

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

Handwritten text in a cursive script, likely a continuation of the previous page, enclosed in a rectangular border.

[illegible]

Handwritten text in Devanagari script, likely a continuation of the previous page, containing several lines of prose.

[illegible]

وہی ہے جس نے اسے پیدا کیا اور جس نے اسے
میرا کیا اور جس نے اسے مرانا کیا

The image shows a page from the Voynich manuscript, featuring two columns of text written in the Voynich script. The script is a complex system of symbols, including circles, lines, and some characters that resemble letters like 'a' and 'b'. The text is arranged in two columns, with a vertical line separating them. The handwriting is consistent throughout the page.

۱۲۴۸ هجری قمری
۱۳۰۵ هجری شمسی

<p> ۱. در هر روز یک بار ۲. در هر روز یک بار ۳. در هر روز یک بار ۴. در هر روز یک بار </p>	<p> ۱. در هر روز یک بار ۲. در هر روز یک بار ۳. در هر روز یک بار ۴. در هر روز یک بار </p>
---	---

۱۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory note, written in a cursive script.

<p>Handwritten text in the top-left cell of the table.</p>	
<p>Handwritten text in the middle-left cell of the table.</p>	<p>Handwritten text in the middle-right cell of the table.</p>
<p>Handwritten text in the bottom-left cell of the table.</p>	
<p>Handwritten text in the bottom-left cell of the table.</p>	<p>Handwritten text in the bottom-right cell of the table.</p>

Handwritten text on the right side of the page, continuing the narrative or providing commentary, written in a cursive script.

Handwritten text at the bottom of the page, likely a conclusion or signature, written in a cursive script.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سید محمد رفیع کمالی

طوال محقق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

<p> ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ </p>	<p> ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ </p>
<p> ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ </p>	<p> ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ </p>
<p> ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ </p>	<p> ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ </p>

[illegible]

[illegible][illegible]

کوی جان مار نفس و جان می آمد	که کیم سحری لوی نشان می آمد
سزما ندید در دل مسهر پورما	نار می گشت کرا - ابراهام می آمد
خون و سحر اولوت مسلط دلم	که در لودان محنت کرا می آمد
سرخ آن حلقه رخی که ز کیم نشان کرد	ولی آن پیر کوهی که مالم را بار کرد
نیا مدوی میز این عزیز جاسر سحر	هر عری اگر لغت بیست سال حساب کرد
نار مدهای حوالت که بهر سال گشت	کمی مسل شود در دلی مال بهار کرد
دنا بیکار ششید و در وقت بر نشان	ولی کوه پیر زلف بر نشان آشکار کرد
پیر دلی ششید که شاید مالو اگر دم	چو کاتم کریں سودا دلم سهر پیر کرد
رنا شیر خورن سحر چنان مشهور و عالم	رسد با کیمیا چوین من کیم کس کرد
کمش دهر دی صفا میسود و دهر	که دهر سهر گر دنا را می بهاری نوبهار کرد
کمار خوشتر حقی میاست بیکشید	کیمی کیم ششید غور کای حاکم کرد
ولی که محرم در دهری رمارد	چنان محرم سجد است سازد
سهر و بار که در دمار بگسرد	مرا دهری امید نوبهار کرد
عس کسیر دولت سهر سهر	کلا دنا می عیال دهری گسرد
ز دایح در دهری دلی ناکسرد	در کز زمان که دلی از دلی عدا کرد

مس و محنت و دهر سهر بای سودا می	۱
که سایه اش بسم سایه بهار کرد	۱۰

در دنا را دهری سهر پیر کرد
نار می گشت کرا - ابراهام می آمد
که در لودان محنت کرا می آمد
ولی آن پیر کوهی که مالم را بار کرد
هر عری اگر لغت بیست سال حساب کرد
کمی مسل شود در دلی مال بهار کرد
ولی کوه پیر زلف بر نشان آشکار کرد
چو کاتم کریں سودا دلم سهر پیر کرد
رسد با کیمیا چوین من کیم کس کرد
که دهر سهر گر دنا را می بهاری نوبهار کرد
کیمی کیم ششید غور کای حاکم کرد
چنان محرم سجد است سازد
مرا دهری امید نوبهار کرد
کلا دنا می عیال دهری گسرد
در کز زمان که دلی از دلی عدا کرد

در دنا را دهری سهر پیر کرد
نار می گشت کرا - ابراهام می آمد
که در لودان محنت کرا می آمد
ولی آن پیر کوهی که مالم را بار کرد
هر عری اگر لغت بیست سال حساب کرد
کمی مسل شود در دلی مال بهار کرد
ولی کوه پیر زلف بر نشان آشکار کرد
چو کاتم کریں سودا دلم سهر پیر کرد
رسد با کیمیا چوین من کیم کس کرد
که دهر سهر گر دنا را می بهاری نوبهار کرد
کیمی کیم ششید غور کای حاکم کرد
چنان محرم سجد است سازد
مرا دهری امید نوبهار کرد
کلا دنا می عیال دهری گسرد
در کز زمان که دلی از دلی عدا کرد

خان گشت اسیر محبت عشق	دیده گشته به حال شد
نساعت ترا چو چرخ	میخ دل بدوح در میان شد
لی روی تو بوسه بارانم	در دیده آرد چو سران شد
از سکر عجب رنای که دم	هر بوسه مهر سیرد این شد

گفته که ز عزم پیر عشق	الته شد آن چنان شد
-----------------------	--------------------

آتش دل صفا نشد	آتش چو روئے الی شد
در دیده سخت ما کشید	بهر کد کشید چرخ آید
در پاس حیات کشید	خارده که کشید دهر روید
حیف است ز عزم جدا کشید	هر دل که برد ز عزم شد

گفته که دل از عزم شد	بهر روز در کج کشید
----------------------	--------------------

عالم همچو من حسا شد	سیر گشت را عمارت شد
چین نقشه عطفا شد	چو معراج رنای ارغوان شد
کلی قوم و یک را جای شد	بیاد چشم من چون نور جاکسی
کسب را عقل و پار عیا شد	مرد عشق اعی شمع سما شد
چو من گشت ز عزم شد	ز من عالم ز در کج شد

دیده گشته به حال شد
میخ دل بدوح در میان شد
در دیده آرد چو سران شد
هر بوسه مهر سیرد این شد
گفته که ز عزم پیر عشق
الته شد آن چنان شد
آتش دل صفا نشد
آتش چو روئے الی شد
در دیده سخت ما کشید
بهر کد کشید چرخ آید
در پاس حیات کشید
خارده که کشید دهر روید
حیف است ز عزم جدا کشید
هر دل که برد ز عزم شد
گفته که دل از عزم شد
بهر روز در کج کشید
عالم همچو من حسا شد
سیر گشت را عمارت شد
چو معراج رنای ارغوان شد
بیاد چشم من چون نور جاکسی
مرد عشق اعی شمع سما شد
ز من عالم ز در کج شد

دیده گشته به حال شد
میخ دل بدوح در میان شد
در دیده آرد چو سران شد
هر بوسه مهر سیرد این شد
گفته که ز عزم پیر عشق
الته شد آن چنان شد
آتش دل صفا نشد
آتش چو روئے الی شد
در دیده سخت ما کشید
بهر کد کشید چرخ آید
در پاس حیات کشید
خارده که کشید دهر روید
حیف است ز عزم جدا کشید
هر دل که برد ز عزم شد
گفته که دل از عزم شد
بهر روز در کج کشید
عالم همچو من حسا شد
سیر گشت را عمارت شد
چو معراج رنای ارغوان شد
بیاد چشم من چون نور جاکسی
مرد عشق اعی شمع سما شد
ز من عالم ز در کج شد

پاکستان بحث نشاں عمومی

کہ عجمیہ رواج دل ہوسنیہ فکار عجمیہ

یا که در آن کتب مذکور است بعد از آنکه
از آنکه در آن کتب مذکور است بعد از آنکه
از آنکه در آن کتب مذکور است بعد از آنکه
از آنکه در آن کتب مذکور است بعد از آنکه

از سوره الفاتحه بحر الجزاع
 در نظم ماضی بستم الدت بشر اسما
 ز شوق دروین یک مخمور در قفا
 رجعت در ملک ردن کلاب المذ

سایا کیڑ سیداد، محرمی را

بسم طاقنت صغرویدیدہ جواب کامل

ہا ہوا دامن کے گردشِ حلقۂ ساقی باشد
کعبہ یہ حال و نعلِ جود کشتِ کلم

نور و ہار ہے روانِ کمر مرلان ہم
رسم سنو جو طلیح غم ایل برگز

مخبر الخسید و خوب مفره خرم باشد
روغن کایس نیز اشک بادام باشد
گرد و انجمن مر اوستی مزه یک باشد
هسته آل کل کدو آل لوی و ناکم

رکشد دست بر قردلی از کمر محفے

بزرگ اجتناب از الحاکم است

به قانون مجلس شایسته است و این قانون
شده است و این قانون شایسته است و این قانون
شده است و این قانون شایسته است و این قانون

کذا و صمد مذهب رکوعی بیرون است اما

وہاں تک کہ

[illegible]

<p>دست چو چوبی را مادر دارد با اسب و در را مادر دارد دستان و منتهی و مادر دارد ۶۴</p>	<p>فانوس در کار مادر دارد لایح و سیر در کار مادر دارد قلم و قلم را مادر دارد</p>	<p>چون تو گنج را مادر دارد دایره و سیر را مادر دارد دایره و سیر را مادر دارد</p>
<p>دست چو چوبی را مادر دارد با اسب و در را مادر دارد دستان و منتهی و مادر دارد</p>	<p>فانوس در کار مادر دارد لایح و سیر در کار مادر دارد قلم و قلم را مادر دارد</p>	<p>چون تو گنج را مادر دارد دایره و سیر را مادر دارد دایره و سیر را مادر دارد</p>
<p>دست چو چوبی را مادر دارد با اسب و در را مادر دارد دستان و منتهی و مادر دارد</p>	<p>فانوس در کار مادر دارد لایح و سیر در کار مادر دارد قلم و قلم را مادر دارد</p>	<p>چون تو گنج را مادر دارد دایره و سیر را مادر دارد دایره و سیر را مادر دارد</p>
<p>دست چو چوبی را مادر دارد با اسب و در را مادر دارد دستان و منتهی و مادر دارد دست آید طلا را مادر دارد ابرو که سیر را مادر دارد چشمی که سیر را مادر دارد حور شبید سیر را مادر دارد کتوب و دایره را مادر دارد این ماه سیر را مادر دارد دست که نگار را مادر دارد این شده نگار را مادر دارد هر دل که سیر را مادر دارد این صفا را مادر دارد حشر لقمه و نگار را مادر دارد</p>	<p>کس حسن چو یار را مادر دارد آید سار حبیب پاک است پرورد و گلشن در خاک دیده سحر نور بود در آفتاب است فالور و چشم آفتاب است فاصد که مادر میگردد باطل و باطل آید ز دم رنگار از حیرت میگردد تا آب کسیر بهر و بشیر چون چو گل شکفته باشد حومان رنگار را مادر دارد در کتوب حسن سیر را مادر دارد</p>	<p>چون تو گنج را مادر دارد دایره و سیر را مادر دارد دایره و سیر را مادر دارد در نگار حسن را مادر دارد چون مانه را مادر دارد دست آید طلا را مادر دارد ابرو که سیر را مادر دارد چشمی که سیر را مادر دارد حور شبید سیر را مادر دارد کتوب و دایره را مادر دارد این ماه سیر را مادر دارد دست که نگار را مادر دارد این شده نگار را مادر دارد هر دل که سیر را مادر دارد این صفا را مادر دارد حشر لقمه و نگار را مادر دارد</p>
<p>دست چو چوبی را مادر دارد با اسب و در را مادر دارد دستان و منتهی و مادر دارد</p>	<p>فانوس در کار مادر دارد لایح و سیر در کار مادر دارد قلم و قلم را مادر دارد</p>	<p>چون تو گنج را مادر دارد دایره و سیر را مادر دارد دایره و سیر را مادر دارد</p>

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 اجمعين

<p>در دمی بکند معرک لوی عیب گن برادران چاک دهم بود هم نم خلد فرادر بازه اصال بود این دلیله دارم ختم بر دل بود</p>	<p>مستقبولی که یادار دم باوصا توفیق از ما بود که حال در لقا زده شادی که گشت محبت و شکر نقد طبع من افکار مدینه ان مولی</p>
<p>در دمی بکند معرک لوی عیب گن برادران چاک دهم بود هم نم خلد فرادر بازه اصال بود این دلیله دارم ختم بر دل بود</p>	<p>مستقبولی که یادار دم باوصا توفیق از ما بود که حال در لقا زده شادی که گشت محبت و شکر نقد طبع من افکار مدینه ان مولی</p>
<p>دارم جبال روی بزار در نظر نور دارم دودیده بده با دگر سحر دارم هر ارد ماه هر چشم رنجا من به بهای وصل محام در مدح بود</p>	<p>زلفی ریشی بیده حسن عیون با آنکه چشم من نه بهما سفید شد ای که پیوسته که جو ساه جگر خاک و دود من به جلال سادات</p>
<p>دارم جبال روی بزار در نظر نور دارم دودیده بده با دگر سحر دارم هر ارد ماه هر چشم رنجا من به بهای وصل محام در مدح بود</p>	<p>زلفی ریشی بیده حسن عیون با آنکه چشم من نه بهما سفید شد ای که پیوسته که جو ساه جگر خاک و دود من به جلال سادات</p>
<p>که بر عاشقان باشد ما و کینا گفتد رلف دارد چنگل پیر دایم آرد و بهر مرغان حباب باز طای داد و رحال تو پر دانه میاں عاشقان که دم سرافراز</p>	<p>کسادی نه در گالی تا و کینا اسپر چس را سود و راه گئی اینی که گشت زلف بر پستان که دیمول که زمرع و جسم اگر مینویس پرسد هم یاز</p>

در دمی بکند معرک لوی
 عیب گن برادران چاک دهم بود
 هم نم خلد فرادر بازه اصال بود
 این دلیله دارم ختم بر دل بود
 در دمی بکند معرک لوی
 عیب گن برادران چاک دهم بود
 هم نم خلد فرادر بازه اصال بود
 این دلیله دارم ختم بر دل بود
 در دمی بکند معرک لوی
 عیب گن برادران چاک دهم بود
 هم نم خلد فرادر بازه اصال بود
 این دلیله دارم ختم بر دل بود
 در دمی بکند معرک لوی
 عیب گن برادران چاک دهم بود
 هم نم خلد فرادر بازه اصال بود
 این دلیله دارم ختم بر دل بود

در دمی بکند معرک لوی
 عیب گن برادران چاک دهم بود
 هم نم خلد فرادر بازه اصال بود
 این دلیله دارم ختم بر دل بود
 در دمی بکند معرک لوی
 عیب گن برادران چاک دهم بود
 هم نم خلد فرادر بازه اصال بود
 این دلیله دارم ختم بر دل بود
 در دمی بکند معرک لوی
 عیب گن برادران چاک دهم بود
 هم نم خلد فرادر بازه اصال بود
 این دلیله دارم ختم بر دل بود

ردیف این مجموعه

[illegible]

دلو الی مخفی

روایت الحسن
بخاری و مسلم

سید محمد علی حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

خبریں ایسا دیا اشارت

1

مدرستہ اسلامیہ دارالافتاء

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

فان ايقين اليقين

دینار و درود علیهم السلام

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ساز	ساز	ساز
چو مرغان	چو مرغان	چو مرغان
چو مافک	چو مافک	چو مافک
بهر	بهر	بهر
یاد	یاد	یاد
آسا	آسا	آسا

اگر مرے لئے ہو
محت ہر کس لئے ہو
مشاورت ہر کس لئے ہو
اس حالت میں ہوں
چرخ محمول کار و قیاد
مرے لئے ہو
کھو دو کر کے اس لئے ہو

منه من ان كس
دو هم در دوزخ اند و در دوزخ هم در دوزخ
دو هم در دوزخ اند و در دوزخ هم در دوزخ
دو هم در دوزخ اند و در دوزخ هم در دوزخ

سید	سید
بر	بر

ان ماشقان سمانه میر

[illegible]

سید محمد اسحاق محسنی

工	
工	

رویت الطاهر	
مرحوم	المرحوم

[illegible]

پیشانی

[illegible]

ایست
 ایست
 ایست

گرچه این بخش بر مبنای
برهمنی و عشق است

وہی ہے جس نے ان کو

و تبار و عیال و یاران و کفو

میسر
میسر

سرکه و سرکه و سرکه و سرکه
کنج کا و سرکه و سرکه

نظامین
کتابخانه اراکلیک است

وہی اختیار و حسم کو اختیار

فسترد	موسول را
-------	----------

تافہ سرگولہ و ملکن علی

مردم مسکین و محتاج

سید الشهدا و ائمه اطهار علیهم السلام

پیش از این در این مجله

بسم الله الرحمن الرحيم

ہماری سب سے بڑی بات یہ ہے کہ

مستحق محضی چه واحد است که در آن
پادشاهان گشتم و دانش به او گشتم
درین ماحق شناسان اش به کلام و
ادب و هنر و انگریز و ستم و سیر
سپیش شش و دین بهت پر و در و
از کون ماست و از کون ماست و
درین سید و جوی و من لایه و
ساز و نون و جوی و من لایه و

مستم منزه بر و من لایه و
کون ستم و انگریز و ستم و سیر
سپیش شش و دین بهت پر و در و
از کون ماست و از کون ماست و
درین سید و جوی و من لایه و
ساز و نون و جوی و من لایه و

مستم منزه بر و من لایه و
کون ستم و انگریز و ستم و سیر
سپیش شش و دین بهت پر و در و
از کون ماست و از کون ماست و
درین سید و جوی و من لایه و
ساز و نون و جوی و من لایه و

مستم منزه بر و من لایه و
کون ستم و انگریز و ستم و سیر
سپیش شش و دین بهت پر و در و
از کون ماست و از کون ماست و
درین سید و جوی و من لایه و
ساز و نون و جوی و من لایه و

مستم منزه بر و من لایه و
کون ستم و انگریز و ستم و سیر
سپیش شش و دین بهت پر و در و
از کون ماست و از کون ماست و
درین سید و جوی و من لایه و
ساز و نون و جوی و من لایه و

مستم منزه بر و من لایه و
کون ستم و انگریز و ستم و سیر
سپیش شش و دین بهت پر و در و
از کون ماست و از کون ماست و
درین سید و جوی و من لایه و
ساز و نون و جوی و من لایه و

مستم منزه بر و من لایه و
کون ستم و انگریز و ستم و سیر
سپیش شش و دین بهت پر و در و
از کون ماست و از کون ماست و
درین سید و جوی و من لایه و
ساز و نون و جوی و من لایه و

مستم منزه بر و من لایه و
کون ستم و انگریز و ستم و سیر
سپیش شش و دین بهت پر و در و
از کون ماست و از کون ماست و
درین سید و جوی و من لایه و
ساز و نون و جوی و من لایه و

گاه دردم و کسی بدر دای و کند زخم		هر چه مخول لاجون هر کس جان خوش	
درد و بیگانه ای بس دل شد سپاه		بهر دم محنتی کفر آشتانی خوش کنم	
بست نشسته بر دلم و بی آس و کرم	چون حصی آب بهر آب نه زدیم	ماصل عشقم و لی کس که سادیم	سوریم جویدانه و بیاب زدیم
ماگرم رفایم ره عشق جو مصدوم	هر دانه در نسیم و زحاص زدیم	تا قله لعلی بد و سکر و تو باشد	هر دیکه بنجاده و خواست زدیم
تا سحر سینه بشعله شمشیت	ز ان آب بگویم که سیراب کردیم	تا نماند بر دلم و دل نه خوشی کنم	در سینه هر عرصوی پنهان می کردم
نس جلی جگر آید ز گریه چشمم	از هر مرز و مغاری عینی در غمی خرم	تا چند نماند و دشت جراح سنانم	بر سر بر مواری غم جسمه المی خرم
در قید کند عشق افتادم و دلم	در سینه سر و پایم گشت غمی خرم	امروز را کردی به ستمی بگشمت	امدیسته نو دامن من غم گشمت
جانم و دلم و روح دل ترا تو افکندم	بر سطره اعلا است گزینش و گشمت	انده و کسان دل را دل نه شمس	
اوست زگر و دل محنتی غم خرم		رسم محرم گشتم فراموش از دل گشتم	
دو دست برانج پروانه در خوشی گشتم			

بست نشسته بر دلم و بی آس و کرم
ماصل عشقم و لی کس که سادیم
ماگرم رفایم ره عشق جو مصدوم
تا قله لعلی بد و سکر و تو باشد
تا سحر سینه بشعله شمشیت
نس جلی جگر آید ز گریه چشمم
در قید کند عشق افتادم و دلم
جانم و دلم و روح دل ترا تو افکندم
انده و کسان دل را دل نه شمس
اوست زگر و دل محنتی غم خرم
دو دست برانج پروانه در خوشی گشتم

بهر دم محنتی کفر آشتانی خوش کنم
چون حصی آب بهر آب نه زدیم
سوریم جویدانه و بیاب زدیم
هر دانه در نسیم و زحاص زدیم
هر دیکه بنجاده و خواست زدیم
ز ان آب بگویم که سیراب کردیم
در سینه هر عرصوی پنهان می کردم
از هر مرز و مغاری عینی در غمی خرم
بر سر بر مواری غم جسمه المی خرم
در سینه سر و پایم گشت غمی خرم
امدیسته نو دامن من غم گشمت
بر سطره اعلا است گزینش و گشمت

بهر دم محنتی کفر آشتانی خوش کنم
چون حصی آب بهر آب نه زدیم
سوریم جویدانه و بیاب زدیم
هر دانه در نسیم و زحاص زدیم
هر دیکه بنجاده و خواست زدیم
ز ان آب بگویم که سیراب کردیم
در سینه هر عرصوی پنهان می کردم
از هر مرز و مغاری عینی در غمی خرم
بر سر بر مواری غم جسمه المی خرم
در سینه سر و پایم گشت غمی خرم
امدیسته نو دامن من غم گشمت
بر سطره اعلا است گزینش و گشمت

بهر دم محنتی کفر آشتانی خوش کنم
چون حصی آب بهر آب نه زدیم
سوریم جویدانه و بیاب زدیم
هر دانه در نسیم و زحاص زدیم
هر دیکه بنجاده و خواست زدیم
ز ان آب بگویم که سیراب کردیم
در سینه هر عرصوی پنهان می کردم
از هر مرز و مغاری عینی در غمی خرم
بر سر بر مواری غم جسمه المی خرم
در سینه سر و پایم گشت غمی خرم
امدیسته نو دامن من غم گشمت
بر سطره اعلا است گزینش و گشمت

[illegible]

شعری

دست در آغوش هر دم میجو تحری و در حسن
رو و شب معشوقی که وصف قدوسان است

مردم تار از دل پر شرم و غم و غم
جوی خون از رویه ی تارهای پری
کس که ز جوش محبت خنده آسودگی
سکه سودای برین تلی عشق پرست
در دودن سینه ی غمخوار دل شکسته
سکه دارم مگر صد فلک برینای دام
بکنم سوز و فراق دیوان هر دو حید دار

عزیز از راز دکن شاید هرگز
هر کجا اسامه و راز و مجنون
تا درم اند که محبت جایز نیست
میر و مستانه هر جانم محزون
ارصانوی ما گران طبع شکسته
دلای کی بودم اگر از دوا گردیده
از زبان هر که عشق تو محزون

نمیست که عمر بایں دیر اینه گو محاسن
مختیار چون گنجینه مان و دیر اینه

مکر مستقیم و گریه ساز و گریه ساز
پست جز محرابی روی تو دل آ
هر دو هم محبت بوده بطین نام
این فکر کرد و گیسای بیرون آن

هر کجا عرفانی مشقت لعل و یار
اگر ادم کعبه و گریه سبب بخا سبب
از ازل با این بنیق مویان بخا
تا که در درم طرب روی کش و آن

جان داده و خود دوست را یام حسرت
مختصی که رفت محبت و اسامه را

۱- این کتاب در دسترس نیست
 ۲- این کتاب در دسترس نیست
 ۳- این کتاب در دسترس نیست
 ۴- این کتاب در دسترس نیست
 ۵- این کتاب در دسترس نیست
 ۶- این کتاب در دسترس نیست
 ۷- این کتاب در دسترس نیست
 ۸- این کتاب در دسترس نیست
 ۹- این کتاب در دسترس نیست
 ۱۰- این کتاب در دسترس نیست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چند بار به هم می افتاد و از شش هم شکست
 در محراب که در پیش محبت گوشت و شیر شکست

تتبعاً لکند و حور ملک صاحب دار
چو یعقوب علی طبع پسر نام کفر

در دکان خود ششم آزاد گشتیم
 ما و دشمنان خود غار افروخته ما
 حاجی لوی پلایر گشتیم دین بزم
 میاییم بطلب در روز عتاف نمایان
 هر جا که در آمد سخن و درخت
 با صفت سلسله راع نو گشتیم

ماہیہل شعیبہ کی بیوا صاحبہ محفہ
سید نفیسہ بیگم صاحبہ کی بیوا صاحبہ

<p> تاکی توهاں گد شمس بطرف ہاں ہیر فارم لسی سہتہ در شمس واپس ہو لکھتے تو پریشان ہر سر سر ہیر رہ برست سر ہر دہائی دہاں ہیر پر واپس حال فساد گر حرام ہیر </p>	<p> تاکی تہ دل علی ہر دہاں ہیر صند وق سہتہ میں شمس گد شمس ہر ہیر ہر سر سر ہیر ہر ہیر ہر سر سر ہیر ہر ہیر ہر سر سر ہیر ہر ہیر ہر سر سر ہیر </p>
---	---

[illegible][illegible]

<p>ماں نہ دینی تار نہ دینی لکھنؤ</p>	<p>بیاہلہ دلہا دلہا بیاہلہ دلہا دلہا</p>	<p>لکھنؤ لکھنؤ</p>
<p>خود سارے دل دے دے باز کر روشنی نہ ملے بار نام نہ ملے دشت بچو ای خون سا دھن لکھنؤ تا اظہر فاست آئے دے موہ لکھنؤ تا اس حیرت مارا لکھنؤ</p>	<p>اگر تیرے اکٹھے ہی ہر می لکھنؤ تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے لکھنؤ حیرت حیرت لکھنؤ تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے</p>	<p>لکھنؤ لکھنؤ</p>
<p>مروکاری محض ادب کے آدے روت برسا آدے آدے وار نہ لکھنؤ</p>	<p>تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے</p>	<p>لکھنؤ لکھنؤ</p>
<p>تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے</p>	<p>تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے</p>	<p>لکھنؤ لکھنؤ</p>
<p>تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے</p>	<p>تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے</p>	<p>لکھنؤ لکھنؤ</p>
<p>تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے</p>	<p>تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے</p>	<p>لکھنؤ لکھنؤ</p>
<p>تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے</p>	<p>تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے تا اس میں مسکی تا نام نہ ملے</p>	<p>لکھنؤ لکھنؤ</p>

در این کتاب هر چه در باب اول است
در باب اول است که در این کتاب
در باب اول است که در این کتاب

کوه نشین حل کم دیده دل باز کرد عده به دستم دی فصل بهار زنگی با که نوسه سیدی فتوی ماعتیان شبی چه مانند بر سر مع فتمه است	همه سودن جوت قول کما قرار کرد گردین و در دین است من هم عتار کرد دست خست و دقت رسته به افتاد کرد با برادر در کار روشی کار کرد
--	---

مغنی اگر بیت بدایه باشد شهادتی روشنی چراغ تو لوح سحرار کو
--

سکه با هم بل طایع شنای نو نشدن من فوق حل بلکه نرسد جام مسوخی بیار و عده هر دو کن در جوی طاهر دایع محبت بدل	شعله تو رسید ام آتش سودای تو حوالی سیران به خست گیسو شای تو نیت از کیم من عده بهار تو صعد زده لاله با صحرای شای تو
---	---

اندک طرعی رود و کرامی مبار آه چه رسد به خشی دیده عیای تو

رویف است

خاک سنی کند لب ستر است سوا آسان کمر به سحر است بوی حور سات به سنج کایا بوده	خاتم او که بود و دیوه با آن بود شیدیه پس روی طرب کمر است بهر روی طرب ز ناله دارم به طرب
---	---

در این کتاب هر چه در باب اول است
در باب اول است که در این کتاب
در باب اول است که در این کتاب

مغنی

در این کتاب هر چه در باب اول است
در باب اول است که در این کتاب
در باب اول است که در این کتاب

در این کتاب هر چه در باب اول است
در باب اول است که در این کتاب
در باب اول است که در این کتاب

میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن

صد که محاکمات دریا و بحر سرور و فراق بی فراق در شیشه کوه خورشید و دل حول خود حلقه یار یار یا خورده بیک فکری و پای در غم و دل می کند و خوش و غم و دل می کند و خوش برو پس بدو گشته قناعت و یوانه صحت کفایت و صحت غیر نیست بیک دریم محاکمات جان رقیب نصارت و تنوم میسر که شمشیر سوال آب شود که تو تو نباشد از دل پس کن که ز تو به پا کرد مهر مهر می گناه آفتاب کس که تو به سبب محاکمات	در رخ چون دلفات تو به زاد از دست و زبانت تو به در کعبه آفتاب تو به از مردم می حساب تو به از غم و دل می حساب تو به ماهر که کند طایفه تو به و تو حکم کند طایفه تو به از صحت کفایت تو به از صحت کفایت تو به از صحت کفایت تو به از صحت کفایت تو به از صحت کفایت تو به از صحت کفایت تو به از صحت کفایت تو به از صحت کفایت تو به
---	--

میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن

میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن
میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن میرزا حسن

کتابخانه و کتابخانه های مختلف
از جمله کتابخانه های مختلف
از جمله کتابخانه های مختلف
از جمله کتابخانه های مختلف

۱	پشت شمس عیادت و در پیش بکافی است
۲	محقق المومسوی حراسان در اکت

رسوای عشق کویا در سر پرده است
صحرای طش مشغول محمود و ملک است
دور پردا اس کلر ندانم که در نوحه است
سردی احاطه هم در پای تو باز است
چو ملخ و ملخ در حال عیال ملک است
شمعیت حیات تو که در نوکلار است
این راه در سر طش است چو ملک است
ابر خنده و گلشن محمود در نوحه است

راز و دزدانی که گرفتار سازست
 تا هست دیدن بد و بد عشق گمانی
 سرگشتهی حسن که در غلبه است
 رحیم را آورد عادت و متابعت
 گرفت حقایق و محال و دیگر یرم
 با چنان توانی بید و بزم عمارت
 بر کوته و دلت متواضع است
 فی شخصه لعل فردا ملک بخش

۱۰۰

روزی که تم و میل
شمرده میات

سپاه دوزخ محسوسه حاصل کرد
 و تشریف فرمایان فعلی و حشمت
 و کرامت و غیره بسیار که در این
 زمین باو کرم مستحق و در این
 ساجده تعالی که در ذرات و در

چون خلق غم پر سرخ محبت و علم
و قیامت کلام شعله آمو میگردون
آتش که این سیر مجموعہ دانش
دارم بر دلو انگلی و بر سحر بازو
حسن تری مسمومی و دل کار محبت

[illegible]

دور و افق نبش در آن که حجاب
باز میان دور و فاصلان فکرت
باز بین روی بآدم و کاردار
عالم رسیده بر آنکه عالم کاردار
از همان راهی که روی پدیدار
از سبک عالم کاردار و فکرت
در عبادت و در فکرت و در سبک

آدمی که در آن که حجاب از پس پرده بر روی می آید کوچه محوگر در می آید کرده و در آن که حجاب در مینوع که بی با و سر نهی آید حمار تالان شده از سر و سر نهی آید	آدمی که در آن که حجاب از پس پرده بر روی می آید کوچه محوگر در می آید کرده و در آن که حجاب در مینوع که بی با و سر نهی آید حمار تالان شده از سر و سر نهی آید
--	--

مفلس و عاجز و ناتوان و ضعیف و ناتوان مافی و ناتوان از تو شعاع و شعاع	
---	--

از آنکه در آن که حجاب از پس پرده بر روی می آید کوچه محوگر در می آید کرده و در آن که حجاب در مینوع که بی با و سر نهی آید حمار تالان شده از سر و سر نهی آید	از آنکه در آن که حجاب از پس پرده بر روی می آید کوچه محوگر در می آید کرده و در آن که حجاب در مینوع که بی با و سر نهی آید حمار تالان شده از سر و سر نهی آید
--	--

دور و افق نبش در آن که حجاب
باز میان دور و فاصلان فکرت
باز بین روی بآدم و کاردار
عالم رسیده بر آنکه عالم کاردار
از همان راهی که روی پدیدار
از سبک عالم کاردار و فکرت
در عبادت و در فکرت و در سبک

دور و افق نبش در آن که حجاب
باز میان دور و فاصلان فکرت
باز بین روی بآدم و کاردار
عالم رسیده بر آنکه عالم کاردار
از همان راهی که روی پدیدار
از سبک عالم کاردار و فکرت
در عبادت و در فکرت و در سبک

[illegible]

[illegible]

از مگر حوں دل برون آرد
 ہاں خارش کسم اگر چشم
 من ہر جا کہ جسدہ نہ ماید
 و جوطا کسم اگر باشد
 بای سالی گر از میان جود
 و سمان بر عشق طعن کسد
 چند قد بلع بحر فیض سخاوت
 و دایں یک کار جوں ماست
 خواہم چہ مراد در سر کش
 اردوبی جرم برون آسے
 گرم کس بر سخاوت اسدہ
 سگدہ دامم جع سے مار
 بای اندوہ از میجاں ہلک
 باغای نیک گساں سردار
 نای خود در رکاب ہمت نیر
 عراز بر بندگی جو کونہ ست
 آتش عم گرفت عبالم را

مردم را در این دنیا که در میان است
بسیار است که در این دنیا که در میان است
بسیار است که در این دنیا که در میان است
بسیار است که در این دنیا که در میان است

تا بود و حیات من سر من
اگر خستیدم سر و دست تو

ایضا

دوی مد کشای هر کس که	بسیار هم در چشم هر کس که
لیک روز لب تو بر جسد	مردم را فلان را دیدم
ردار زبای اشک مد	از گریه و دیده گشت لرز
و در گردن دل کم کند	باشد که در رشت محنت
چون و نور سدا بر من	تو سست خود و ناپدید گشت
در کتو بر سدا هیچ قد	بی طلق تو جاست مد ارد
راش سیم بر سید	اگر فال سیاه جستم حاسد
هر کس که بخت از جسد	روش من کند جمیع دولت
بی یاری طالع بلند	افق مرا گشت میسر و
گرد در ره طلق بلند	تا در غایت پندیده سارم
نگ آمد ام به غایت	اگر در پیش چرخ سدا بر ور

بسیار هم در چشم هر کس که
تا بارها شود و سرباز

ارمن رخ روزگار گشت
گشت ز من جو بار گشت

ار دیده اشک
میدار که حریف
نیاید که از جسد
که میجوید
چرا که بر صاحب
در کوفت عشق
چون که کوفت
گشت که در دین
بستم و در گشت
تا بارها شود
ای حس ترا بار
در اینش
سودارده
تا بارها شود

ار دیده اشک
میدار که حریف
نیاید که از جسد
که میجوید
چرا که بر صاحب
در کوفت عشق
چون که کوفت
گشت که در دین
بستم و در گشت
تا بارها شود
ای حس ترا بار
در اینش
سودارده
تا بارها شود

بخت بد و دل عقل شکست	این سلسله را بهر تیر تو محسم
چون شد سگدشت در دل	گو خام جهان عاود کو محسم
مسافر دیده می نوی پادشاه	ای سلسله خورشید خیز محسم

مستقیم و صبر را کنم بار	تا یار شود و خسریدار
-------------------------	----------------------

از حبس تو به است ماسن	خاں هم شده چاک تا ماسن
خاں پیش که جیره بر خورد	نودم منم تو آغش من
دار سنگم حال عقل ست	ار عشق کما تنوم خدا من
بیرت هم دشت از پیش	چون ماوه و دشت از تناس
صدقه عمت ما نعلان رو	را خدا بهر بود دعا من
باگفت دعا از عذر دار	تر مسده به چشم از دعا من
از دین عشق گشتم آس	رگشته در آدو بیخدا من
دعا و عدم جدا انحصار است	رگشته زدم نامت دامن
من قوت طایفه دارم	چو عده ردم به دفا من

مستقیم و صبر را کنم بار	تا یار بر آید و خسریدار
-------------------------	-------------------------

آورد و صادر دست بیغام	ایسان را تا کن بر خام
-----------------------	-----------------------

بخت بد و دل عقل شکست
چون شد سگدشت در دل
مسافر دیده می نوی پادشاه
این سلسله را بهر تیر تو محسم
گو خام جهان عاود کو محسم
ای سلسله خورشید خیز محسم
مستقیم و صبر را کنم بار
تا یار شود و خسریدار
از حبس تو به است ماسن
خاں هم شده چاک تا ماسن
نودم منم تو آغش من
ار عشق کما تنوم خدا من
چون ماوه و دشت از تناس
را خدا بهر بود دعا من
تر مسده به چشم از دعا من
رگشته در آدو بیخدا من
رگشته زدم نامت دامن
چو عده ردم به دفا من
مستقیم و صبر را کنم بار
تا یار بر آید و خسریدار
آورد و صادر دست بیغام
ایسان را تا کن بر خام
بخت بد و دل عقل شکست
چون شد سگدشت در دل
مسافر دیده می نوی پادشاه
این سلسله را بهر تیر تو محسم
گو خام جهان عاود کو محسم
ای سلسله خورشید خیز محسم
مستقیم و صبر را کنم بار
تا یار شود و خسریدار
از حبس تو به است ماسن
خاں هم شده چاک تا ماسن
نودم منم تو آغش من
ار عشق کما تنوم خدا من
چون ماوه و دشت از تناس
را خدا بهر بود دعا من
تر مسده به چشم از دعا من
رگشته در آدو بیخدا من
رگشته زدم نامت دامن
چو عده ردم به دفا من
مستقیم و صبر را کنم بار
تا یار بر آید و خسریدار
آورد و صادر دست بیغام
ایسان را تا کن بر خام

بخت بد و دل عقل شکست
چون شد سگدشت در دل
مسافر دیده می نوی پادشاه
این سلسله را بهر تیر تو محسم
گو خام جهان عاود کو محسم
ای سلسله خورشید خیز محسم
مستقیم و صبر را کنم بار
تا یار شود و خسریدار
از حبس تو به است ماسن
خاں هم شده چاک تا ماسن
نودم منم تو آغش من
ار عشق کما تنوم خدا من
چون ماوه و دشت از تناس
را خدا بهر بود دعا من
تر مسده به چشم از دعا من
رگشته در آدو بیخدا من
رگشته زدم نامت دامن
چو عده ردم به دفا من
مستقیم و صبر را کنم بار
تا یار بر آید و خسریدار
آورد و صادر دست بیغام
ایسان را تا کن بر خام

در هر مرتبه محبت اعتقاد است
 ششم و هفتم دل کم نوشی
 هفتم و هشتم دل کم نوشی
 از دست مراده که مکتب
 از تفتنه درگاه ششم
 اساده حویس یک گفت
 از گفت خود و هر گل گفت
 راز دل خود در گفت
 بر سر فراغت نه گفت
 خاک ربه نو بدیده رفت
 راز دل حویس را گفت
 از گفت حویس در گفت
 ششم و هفتم دل کم نوشی
 هفتم و هشتم دل کم نوشی
 از دست مراده که مکتب
 از تفتنه درگاه ششم
 اساده حویس یک گفت
 از گفت خود و هر گل گفت
 راز دل خود در گفت
 بر سر فراغت نه گفت
 خاک ربه نو بدیده رفت
 راز دل حویس را گفت
 از گفت حویس در گفت

آں دایع کر یادگار است
چون کایراخت پادشاه است
یک طرفه ماند رانک و یاد
بهر دم سوار است شمشیر
این لایق اعتبار نیست
ویندی ویندی کار نیست

نقد بر چو نو در تپیدن مست
سعدی که در کوه مست
نقد بر چو نو در تپیدن مست
سعدی که در کوه مست

مشیم و حون دل کسم نوش فهای جهان کمر و دامنوش	
هر چه که پیش آید و نیست	کس را تو قد کعبه گویست
ماق بتو آرزو مستلم	بنا سر درگ آرزو نیست
باشق نمود که در کیارش	از خون فکر سوسو نیست
مع دل را برین نفس رعایت	فسر یا که ناله را گویست
بیکس شراب اریعواست	اس کاسه سر به نازک نیست
لحظه که زنجبار استند	در طر مایل کم از ر نو نیست
خو که به عشق حون در آست	خوش مانت که اونی نو نیست
بغیر به کوب یثواست	کاسه حون حون حون نیست
مشیم و حون دل کسم نوش فهای جهان کمر و دامنوش	
از محنت دهر خویش و دیوید	بیر ازنده ز خویش و دیوید
لاله بدو یک بیتوان کند	ا تا ز محنت نمیتوان کند
ما این هر محنت و شوقست	مستم با میسر و دل خوش
انتشار بده هست محبت	ما ترع بود در اسه سوخت
بیت سببش بهشت بن	ار حذبه عشق کوه الوید

نقد بر چو نو در تپیدن مست
سعدی که در کوه مست
نقد بر چو نو در تپیدن مست
سعدی که در کوه مست

نقد بر چو نو در تپیدن مست
سعدی که در کوه مست
نقد بر چو نو در تپیدن مست
سعدی که در کوه مست

نقد بر چو نو در تپیدن مست
سعدی که در کوه مست
نقد بر چو نو در تپیدن مست
سعدی که در کوه مست

از آنکه هر یک از اینها را در صورتی که در دسترس باشد باید از آن استفاده کرد و در صورتی که در دسترس نباشد باید به دنبال راههای دیگر برای رسیدن به آن بود.

از آنکه هر یک از اینها را در صورتی که در دسترس باشد باید از آن استفاده کرد و در صورتی که در دسترس نباشد باید به دنبال راههای دیگر برای رسیدن به آن بود.

باید که در دست بر نیاید	باید که در دست بر نیاید
مانند که در دست بر نیاید	مانند که در دست بر نیاید
از دست بر نیاید	از دست بر نیاید
چون کام دلم نشد بیشتر	چون کام دلم نشد بیشتر

بیشتر و بیشتر را کم یار
تا یار مرا شود خیر یار

باید که در دست بر نیاید	باید که در دست بر نیاید
مانند که در دست بر نیاید	مانند که در دست بر نیاید
از دست بر نیاید	از دست بر نیاید
چون کام دلم نشد بیشتر	چون کام دلم نشد بیشتر

باید که در دست بر نیاید

مانند که در دست بر نیاید

از دست بر نیاید

چون کام دلم نشد بیشتر

باید که در دست بر نیاید

مانند که در دست بر نیاید

از دست بر نیاید

چون کام دلم نشد بیشتر

باید که در دست بر نیاید

مانند که در دست بر نیاید

از دست بر نیاید

چون کام دلم نشد بیشتر

